

مجله‌ی علمی مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز
سال یازدهم، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۹۹ (پیاپی ۲۱)، صص ۱۶۰-۱۸۵
DOI: [10.22099/jcls.2019.30215.1621](https://doi.org/10.22099/jcls.2019.30215.1621)

بررسی چگونگی رویکرد به شهر در شعر نوجوان ایران

مهسا مؤمن نسب* محمدحسین کرمی**

دانشگاه شیراز

چکیده

در این پژوهش کوشش شده، تا با رهیافتی آماری و توصیفی-تحلیلی، چگونگی رویکرد به «شهر» در شعر نوجوان، بررسی شود. برای این منظور ۱۵ تن از شاعران کودک و نوجوان گزینش شدند، سپس از میان آن دسته از مجموعه‌هایی که برای گروه‌های سنی «ج تا ه» سروده شده بودند، یک تا پنج مجموعه‌ی شعری برگزیده، انتخاب شد، تا با در نظر گرفتن سیر تاریخی اشعار، تناسب این مضمون برای نوجوانان و تحول آن تا سال ۱۳۹۰ بررسی شود. نتایج نشان داد که شهرستیزی و طبیعت‌ستایی، نارضایتی از مهاجرت به شهر، فقر شهری و بمباران شهرها در جنگ تحمیلی، رایج‌ترین مضامین در پیوند با رویکرد به شهر در شعر نوجوان هستند که اغلب، شایستگی‌های لازم برای پذیرفته شدن از سوی مخاطب را ندارند؛ همچنین، در رویکرد به عناصر زندگی شهری معاصر، مانند نام شهرها و فناوری‌های جدید، فقط در شعر معدودی از شاعران تحول و نواندیشی صورت گرفته و در سایر آثار، در سطوح زبانی باقی مانده است.

واژه‌های کلیدی: زندگی شهری، شعر نوجوان، شهر و روستا، عناصر شهری.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی momennasab.m@gmail.com (نویسنده‌ی مسئول)

** استاد زبان و ادبیات فارسی mohamadhkarami@gmail.com

۱. مقدمه

شهر، یکی از اصلی‌ترین محیط‌های زندگی در نظام اجتماعی معاصر است که متشکل از ساختارها و نهادهای گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و صنعتی است. طی دهه‌های اخیر، از سوی اندیشمندان جغرافیا، جامعه‌شناسی، اقتصاد، جمعیت‌شناسی و برخی علوم دیگر، تعاریف متعددی از شهر ارائه شده است. از بین این تعاریف، آنچه ربّانی از اصحاب مکتب شیکاگو ارائه می‌کند، نسبتاً جامع به نظر می‌رسد؛ شهر دارای دو جنبه است: جنبه‌ی کالبدی و ماهیت انسانی؛ شهر مجموعه‌ای از افراد انسانی، امکانات اجتماعی، خیابان‌ها، ساختمان‌ها، نهادها، بیمارستان‌ها و مدارس است که کالبد آن را می‌سازند. ماهیت انسانی آن نیز، حاصل بازتاب تفکرهای سازمان‌یافته در یک منطقه‌ی فرهنگی فضای است که قوانین خاص خود را دارد (رک. ربّانی، ۱۳۸۵: ۳).

اگر ادبیات را ابزاری مهم و حساس، در تعامل با انسان و فرهنگ‌پذیری قلمداد کنیم و شهر را اصلی‌ترین بستر زندگی در دوران معاصر بدانیم، اهمیت ویژه و نقش بسزای ادبیات، در بازنمود حقایق و ارزش‌های زندگی شهری و جامعه‌ی شهری معاصر، در آثاری که توسط شاعران و داستان‌نویسان تولید می‌شوند، آشکار می‌گردد.

شعر نوجوان، به‌عنوان یکی از دستاوردهای ادبیات معاصر، می‌تواند پیونددهنده‌ی نسل امروز با جهان و واقعیت‌های زندگی معاصر باشد. گسترش روزافزون وسایل ارتباط جمعی، بازی‌های اینترنتی، شبکه‌های متعدد اجتماعی و شبکه‌های بیشمار ماهواره‌ای، بستر زندگی و تجربه‌های نوجوان را هر روز فراخ‌تر از روز پیش می‌کند و نوجوانان را در کمترین زمان، با حجم وسیعی از داده‌های رنگارنگ آشنا می‌سازد. امروزه نوجوانان، به جای جمع‌شدن در محله‌ها و بازی‌های دسته‌جمعی، هم‌زمان با هزاران نفر در سرتاسر دنیا، در حال بازی‌های آنلاین اینترنتی هستند.

در روزگاری که ما در آن زیست می‌کنیم، در طول فقط چند سال، اختلاف نسلی برابر چندین نسل در جامعه رخ داد؛ بنابراین شایسته است که واقعیت‌ها یا آرمان‌های زندگی شهری و شهرنشینی، آن‌گونه که هست یا طوری که باید باشد، در شعر نوجوان، به‌نحوی

ترسیم شود که بتواند مخاطب را با خود همراه سازد و او را با جهان اطراف خود بهتر آشنا کند؛ از این رو، بررسی چگونگی رویکرد به شهر در شعر نوجوان، به منظور شناخت اشعاری با این مضمون و میزان هم‌خوانی آثار، با درک و دریافت مخاطبان ضروری می‌نماید. برای دستیابی به این هدف، این مقاله به دنبال پاسخ‌گویی به چند پرسش اساسی و مهم به شرح زیر است:

الف. کدام‌یک از عناصر و ویژگی‌های محیط شهری در کانون توجه شاعران نوجوان قرار گرفته است؟

ب. شعر نوجوان تا چه میزان بازتاب واقعیت‌های جامعه‌ی ایرانی معاصر است؟

ج. توجه به شهر و عناصر شهری در شعر نوجوان، تا چه میزان هم‌خوان با درک و پذیرش نوجوانان است؟

د. توجه به عناصر زندگی شهری در آثار کدام‌یک از شاعران برجسته‌تر است؟

۱.۱. روش پژوهش

در این پژوهش کوشش شده، با رهیافتی آماری و توصیفی-تحلیلی با ابزار کتابخانه‌ای و اسنادی، به چگونگی رویکرد به «شهر» در شعر نوجوان، پرداخته شود؛ برای این منظور، از میان تعداد زیاد شاعران کودک و نوجوان، ۱۵ تن از پرکارترین‌ها و با تجربه‌ترین‌ها، از چند نسل، با نظر متخصصان و شاعران کودک و نوجوان (پروین سلاجقه، مهدی حجوانی، مصطفی رحماندوست، افسانه شعبان‌نژاد، جعفر ابراهیمی و اسدالله شعبانی)، گزینش شدند؛ این شاعران عبارتند از: محمود کیانوش، مصطفی رحماندوست، افسانه شعبان‌نژاد، جعفر ابراهیمی، بیوک ملکی، ناصر کشاورز، محمود پوروهاب، داوود لطف‌الله، رودابه حمزه‌ای، سیداحمد میرزاده، اسدالله شعبانی، محمدکاظم مزینانی، عرفان نظرآهاری، عباس ترین، آتوسا صالحی. پس از آن، با مراجعه به پایگاه‌های الکترونیکی، تماس با شاعران، مرکز اسناد کتابخانه‌ی ملی ایران و کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی، فهرستی از آثار شعری شاعران تا سال ۱۳۹۰ فراهم شد و سپس از میان آثار هر شاعر، یک تا پنج مجموعه‌ی

شعری برگزیده و تجدید چاپ شده، انتخاب شد تا با در نظر گرفتن سیر تاریخی سرودن اشعار، تحول این مضمون تا سال ۱۳۹۰ بررسی شود. در حین گزینش مجموعه‌های شعری، بعضی از آن‌ها، گزیده‌ای از مجموعه‌های پیشین شاعران بودند و اشعار بسیاری را در برمی گرفتند که انتظار پراکندگی موضوع شهر را در خود برآورده می‌کردند؛ به همین دلیل، به بررسی یک تا سه مجموعه‌ی شعر از این شاعران اکتفا شد؛ مثال: مجموعه‌ی شعر *بچه‌های جهان* سروده‌ی محمود کیانوش شامل گزیده‌ی ۹۵ شعر از آثار پیشین شاعر. در نهایت، تعداد ۶۳ مجموعه‌ی شعر، با در نظر گرفتن سیر تاریخی سرایش آنان (۵۷ تا ۹۰) و کثرت تجدید چاپ و جوایز دریافتی آنان، انتخاب شد و از نشانه‌هایی که به‌نوعی با عناصر و زندگی شهری در ارتباط بودند، یادداشت برداری شد. در مرحله‌ی بعد، انواع عناصر شهری و موارد رویکرد به شهر، ارزیابی و دسته‌بندی شد و از نظر بسامد و کیفیت و همچنین از نظر تحول و نوآوری‌های زیبایی‌شناسانه بررسی گردید.

یادآوری این نکته ضروری است که یک نشانه‌ی شهری خاص در هر شعر، فقط یک‌بار محاسبه شده است؛ برای مثال اگر از آسمان شهر، در یک شعر به دفعات استفاده شده باشد، بدون در نظر گرفتن بسامد آن، فقط یک‌بار یادداشت برداری شده است.

۱.۲. پیشینه‌ی پژوهش

در پیوند با پژوهش حاضر، به‌غیر از جستارهای کوتاه، در چند مقاله‌ی پژوهش‌نامه‌ی ادبیات کودکان و نوجوانان در شماره‌های ۴۵ و ۴۶ که تا اندازه‌ای به ارزش‌های زندگی معاصر و پیوند آن با ادبیات کودک و نوجوان پرداخته‌اند، همچنین مقاله‌ی «تحلیل محیط شهری و عناصر آن در داستان‌های کودک و نوجوان از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۹» (اسدی و حسن‌لی، ۱۳۹۰: ۳۳-۶۰) است و دیگر «بررسی محیط شهری و عناصر آن در داستان‌های کودک و نوجوان» (پیرصوفی و حسن‌لی، ۱۳۹۰: ۱-۳۰) که نگارندگان در آن‌ها به بررسی عناصر شهری موجود در تعدادی از داستان‌های کوتاه و بلند دهه‌ی هفتاد پرداخته‌اند، مقاله یا نوشته‌ی دیگری که با مقاله‌ی حاضر در پیوند باشد یافت نشد؛ از این رو، پژوهشی

در زمینه‌ی شعر، که افزون بر واکاوی عناصر شهری در شعر کودک و نوجوان، به تحلیل داده‌ها و آسیب شناسی این مقوله بپردازد، در این حوزه ضروری می‌نماید.

۲. چگونگی رویکرد به محیط شهری

در ۶۳ مجموعه شعر نوجوان بررسی شده در این پژوهش، ۱۰۲۶ شعر وجود داشت. در این میان، شهر و عناصر شهری، در ۲۰۹ مورد، یا به‌طور مستقل یا به‌نوعی در ارتباط با مقایسه‌ی میان زندگی شهری و زندگی روستایی و تلفیق طبیعت و شهر مورد توجه شاعران قرار گرفته بود.

بیشترین رویکرد به عناصر محیط شهری در اشعار عباس ترین (تعداد ۲۶، در مجموعه‌های عشق‌های لنگه به لنگه، ماه روی صندلی، ایستگاه لاغری، یک بستنی و پنج زبان)، عرفان نظراهاری (تعداد ۱۸، در مجموعه‌های روی تخته‌سیاه جهان با گچ نور بنویس، پشت کوجه‌های ابر، کوله پشته‌ات کجاست؟، چای با طعم خدا)، رودابه حمزه‌ای (تعداد ۱۳، در مجموعه‌های از انار تا خدا، مجموعه‌ای از مهربانی، آقا مهدی جان سلام) و بیوک ملکی (تعداد ۱۸، در مجموعه‌های بر بال رنگین کمان، در پیاده‌رو، کوچی دریچه‌ها، مترسک عاشق بود، پشت یک لبخند) دیده می‌شود؛ شعر بیوک ملکی نیز از نظر بسامد درخور توجه است.

دیگر شاعران، به‌طور نسبتاً یکسان و با اختلاف اندکی، به این مقوله توجه کرده‌اند که در میان آن‌ها محمود پوروهاب با ۱۲ بار استفاده از عناصر شهری در ۴۷ شعر از کل چهار مجموعه شعر، در میان دیگر شاعران، از نظر توجه به محیط شهری، پیش‌تر است.

در یک نگاه کلی، می‌بینیم که شهر به‌عنوان اصلی‌ترین محیط زندگی نوجوانان، جایگاه پرشوری در شعر این گروه سنی ندارد. بخش وسیعی از شعر نوجوان به جلوه‌های طبیعت اختصاص دارد و در مواردی نیز شاعران به بیان حالات و روحيات نوجوانان یا مطالبی پیرامون زندگی، خانواده، دین و امور مذهبی، انقلاب اسلامی، جنگ و برخی مطالب دیگر

پرداخته‌اند؛ در این گونه موارد نیز، معمولاً نشانه‌ای مبنی بر اینکه شعر در چه بستری سروده شده است، دیده نمی‌شود.

در پیوند با رویکرد شاعران به محیط شهری، اصلی‌ترین مضمونی که در کانون توجه قرار گرفته، ستیز با شهر و تقابل آشکار آن با روستا و طبیعت است. دلیل‌های این ستیز و بیگانگی با محیط شهری را می‌توان در چند کانون عمده بررسی کرد:

۱.۲. تفاوت در ساختار زندگی شهری با زندگی روستایی؛

۲.۲. یادآوری خاطرات شیرین کودکی در روستا؛

۳.۲. تخریب بناها و منازل قدیمی در شهر؛

۴.۲. شتاب، شلوغی و ناآرامی شهری.

۱.۲. تفاوت در ساختار زندگی شهری با زندگی روستایی

یکی از مهم‌ترین مضمون‌هایی که در توجه به محیط شهری در شعر نوجوان دیده می‌شود، اعتراض به عناصر زندگی شهری و ترجیح محیط روستایی است؛ از جمله علت‌های این نگرش، تفاوت در ساختار ظاهری شهر و روستاست؛ شهرهای بزرگ، معماری و ساختاری متفاوت از روستا دارند. وجود این تفاوت‌ها، گاه باعث دل‌تنگی کسانی می‌شود که از فضای باز و فراخ روستا به شهر آمده‌اند؛ شعبان‌نژاد در شعر زیر، افزون‌بر توصیف زیبایی‌ها و روحیات و خصائل مردمان روستا، به بیان تقابل‌های ساختار شهر و روستا پرداخته است:

«چند تا مرد کارگر بودند/ توی سایه کنار یک دیوار/ وقت لب‌خند و گفتگویی بود/ باز بعد از تلاش و بعد از کار/ مثل آب زلال یک چشمه/ با گل و سبزه آشنا بودند/ دلشان صاف صاف و آبی بود/ همگی اهل روستا بودند/ باغ سبز نگاهشان پر بود/ از گل و سبزه‌های صحرائی/ زیر پا می‌گذاشت گل‌ها را/ غربت و خستگی و تنهایی/ پای سیمان و آجر و آهن/ خاطرات گذشته زیبا بود/ حرف بزغاله بود و بره و دشت/ حرف چوپان و حرف

صحرا بود/.../ ساعتی بعد کار شد آغاز/ خاطرات گذشته شد پنهان/ کوه و صحرا و دشت‌ها گم شد/ در دل آهن و گچ و سیمان» (شعبان‌نژاد، ۱۳۶۹: ۱۲-۱۳).

کشاورز نیز در سروده‌ای، تفاوت ساختار زندگی روستایی با زندگی شهری را به دلیل فضای روح‌افزای خانه‌های روستایی و تیرگی و بی‌روحو حاصل از آهن و دود در شهر می‌داند:

«همیشه ده که بودیم/ دل من شاد و خوش بود/ ولی این‌جا دل من/ پُر است از آهن و دود/ در آنجا خانه‌ی ما/ حیاط کوچکی داشت/ در آن، بابای خوبم/ درخت بید می‌کاشت/.../ در آن‌جا آسمان هم/ به ما نزدیک‌تر بود/ لباس آبی او/ پُر از پرواز و پُر بود/...» (کشاورز، ۱۳۷۶ الف: ۷).

فضای شهر در این شعر، تیره و خاکستری‌رنگ و فضای روستا، آبی است. تقابلی که از نظر روشنی و آرام‌بخشی در رنگ آبی و پژمردگی و افسردگی در رنگ خاکستری، دیده می‌شود، تصویر شعر را زیبا کرده است.

باید دید این اشعار، تا چه میزان با روحيات نوجوانان، نیازها و علائق آن‌ها در ارتباطند و از سوی آن‌ها پذیرفته می‌شوند! اغلب این آثار، از زبان شاعرانی سروده شده‌اند که دوران کودکی یا بخشی از آن دوران را در روستاها زندگی کرده و تجربیات و خاطرات خود را در این شعرها توصیف کرده‌اند، از این‌رو، حتی استفاده از شگردهای زبانی و تصویری متنوع و حتی قدرت صدق عاطفه نیز شاید نتواند آن‌گونه که باید، مخاطب را با خود همراه کند و در نتیجه این اشعار، بیشتر، مورد پسند خوانندگانی که تجربیات مشابه داشته‌اند، واقع می‌شوند.

۲.۲. یادآوری خاطرات کودکی

یادکرد خاطرات و زندگی در روستا و روزهای پیوند و نزدیکی با طبیعت، یکی دیگر از علت‌های گریز از زندگی شهری است. بعضی از شاعران، به فراخور حال خویش و میزان دلبستگی‌ها و تجربه‌هایشان از این دوران، میل بازگشت به روستا و کودکی را در شعر

خود نشان داده‌اند؛ برای مثال میرزاده در شعری، حسرت خود را از دوران کودکی، با یادکرد خاطره‌های خود در طبیعت و روستا به تصویر کشیده است:

«کودکی روزگار خوبی بود/ گرچه مانند یک نسیم گذشت/ تا که من آمدم به خود، دیدم/
دیگر آن دوره‌ی قدیم گذشت/ آن زمان‌ها کنار درّه و دشت/ شاپرک شادمانه می‌زد بال/
برّه‌ها جست‌وخیز می‌کردند/ بین گل‌ها و سبزه‌ها خوشحال/ .../ حیف در دود این
خیابان‌ها/ خاطرات زلال ده گم شد/ سال‌ها پشت هم سفر کردند/ کودکی در میان مه گم
شد» (میرزاده، ۱۳۹۰: ۶۲-۶۳).

اشعاری با این مضمون، زبان خاطره‌های شاعرانی است که اکنون بزرگ شده‌اند و به بیان تجربه‌های خود از زندگی در طبیعت و محیط روستا می‌پردازند. برتری دادن طبیعت و روستا به زندگی شهری، برای نوجوانی که در روستاهای ایران و با حداقل امکانات و تفریحات معاصر زندگی می‌کند، کمتر پذیرفتنی است و برای نوجوان شهرنشین که هر روز زندگی با تکنولوژی‌های تازه را تجربه می‌کند، درک‌کردنی نیست. شاید سرودن از زیبایی‌های طبیعت، با زبانی هنری و سنجیده در قالب تصاویر تازه و ابتکاری، مخاطب را به خود جلب کند؛ اما به نظر می‌رسد، این‌گونه حسرت بازگشت به کودکی در روستا و منفی‌انگاری شهری متناسب با ذوق زیبایی‌شناسی کودک نباشد و نتواند او را با خود همراه کند.

۳.۲. تخریب بناها و منازل قدیمی

یکی دیگر از دلیل‌های ستیز با شهرنشین، تخریب بناهای قدیمی و ازبین‌بردن طبیعت و جایگزینی آپارتمان‌ها و ساختمان‌های بلند است؛ رویدادی که بیش از هرچیز باعث ازبین‌رفتن طبیعت در شهر می‌شود:

«نخل‌های گوشه‌ی حیاط/ نخل‌های ساکت و بلند/ از حیاط خانه ناگهان/ یک‌صدا مرا
صدا زدند/ کفتر دلم پرید و رفت/ روی نخلی آشیانه کرد/ با صدای بوقبوی خود/ خانه
را پر از ترانه کرد/ ناگهان دلم گرفت و باز/ من اسیر غصه‌ها شدم/ با صدای بال کفتری/

از خیال خود جدا شدم / از صدای سبز نخل‌ها / ظرف غصه‌های من شکست / سینه‌ام پر از جوانه شد / خنده در نگاه من نشست /... / دیدم از حیاط خانه‌مان / نخل‌های سبز رفته‌اند / پشت شیشه اخم کرده‌اند / خانه‌های ساکت و بلند» (شعبان‌نژاد، ۱۳۷۴: ۲۲).

دل‌تنگی شاعر برای طبیعت کوچک حیاط خانه و درگیر شدن او با یاد زیبایی دل‌انگیز و غصه‌برانداز نخل‌ها، ناگهان به تلخی می‌انجامد و او را با ساختمان‌های بلند آپارتمانی مواجه می‌کند. آنچه بر زیبایی این شعر افزوده، آغاز و پایان شعر است: «خانه‌های ساکت و بلند» در بیت آخر، در تقابلی معنادار با «نخل‌های ساکت و بلند» قرار گرفته و مخاطب را به تفکر فرامی‌خوانند؛ سکوت در نخل‌ها، باعث آرامش و نشاط می‌شود در حالی که سکوت در خانه‌های بلند، تصویری از ملال و دلزدگی را در روح ایجاد می‌کند.

بیوک ملکی در شعر «عاقبت، درخت‌ها»، تصویری زیبا از این موضوع ارائه داده است: «سال‌های پیش / آن زمان که تا فراز بام خانه‌ها فقط / چند پله راه بود / در پیاده‌رو درخت‌ها بزرگ می‌شدند / صبح‌ها / تا که باز می‌شدند چشم‌های ما / میهمان بازی و درخت و آفتاب می‌شدیم / هر بهار / می‌شد از کنار پنجره / قدکشیدن درخت‌های کوچک را نگاه کرد / این زمان ولی تمام خانه‌ها / سر به آسمان کشیده‌اند / مثل اینکه پرده‌ای بزرگ را / روبه‌روی کوچه و درخت‌هایمان کشیده‌اند / خانه‌های آهنین چه زود رشد می‌کنند / در عوض درخت‌ها / تندتند آب می‌روند / زیر دست و پای خانه‌ها / عاقبت درخت‌ها به خواب می‌روند» (ملکی، ۱۳۸۵: ۲۴-۲۵).

زیبایی این شعر، افزون بر نگاه نوگرایانه و فردیت‌یافته‌ی شاعر به این موضوع، به دلیل پیوند استوار عاطفه و خیال شعری است. «بی‌گمان کمال ارزش تخیل در بار عاطفی آن است. تخیلی که مجرد باشد، هرچه زیبا باشد تا از بار عاطفی برخوردار نشود، ابدیت نمی‌یابد» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۰: ۹۰). رشد کردن خانه‌های آپارتمانی و قطع درختان، پیوند و تناقض میان رشد کردن خانه و آب‌رفتن درخت و تضاد میان آهن و آب، اساس تقابل‌های زیبای این شعراند.

تصویر زیبا و تأثیربرانگیز دیگر، «خواب رفتن درخت‌ها در زیر دست و پای خانه‌ها» است که ایهام کنایی به خواب زمستانی گیاهان دارد؛ این تصویر، در تقابل آشکار با عبارت «هر بهار/ می‌شد از کنار پنجره/ قدکشیدن درخت‌های کوچه را نگاه کرد» است و بر زیبایی لایه‌های پنهان شعر افزوده است. گویی، به دلیل حضور درختان بلند در بافت قدیمی شهر، بهار، عنصری ثابت و شادی‌آفرین بوده و با ازبین رفتن درختان و جایگزینی ساختمان‌های بلند، جای خود را به زمستان و دلسردی داده است.

۴.۲. شتاب، شلوغی و ناآرامی شهری

ازدحام، سرعت و انبوهی در شهر، یکی از دلایلی است که شاعران را در ستیز با زندگی شهری قرار داده است. مزینانی در شعر «با بهار در خیابان»، از مجموعه‌ی آب یعنی ماهی (۱۳۷۵)، تقابل میان طبیعت و زندگی شهری را به گونه‌ای متفاوت بیان کرده است:

«بهار آمد میان کوچه‌ی ما/ و دستش را برای من تکان داد/ سوار یک دوچرخه بود و از دور/ به من خورجین سبزش را نشان داد/ کت و شلوار سبزش گل‌گلی بود/ به روی آستینش شاپرک داشت/ رکابش چون پرستو دور می‌زد/ به جای زنگ، چرخش قاصدک داشت/.../ گلم را از زمین برداشتم زود/ به دنبالش سر کوچه دویدم/ بهارم را ولیکن در خیابان/ میان آن همه ماشین ندیدم». (مزینانی، آب یعنی ماهی، ۱۳۷۵: با بهار در خیابان)^۱

در این شعر، بهار با عناصر زندگی شهری، یعنی دوچرخه و کت و شلوار وارد شهر شده است؛ یعنی بهار مانند انسانی شهری، حضور یافته و از «دوچرخه» استفاده کرده است (دوچرخه وسیله‌ی نقلیه‌ای در مصرف بهینه‌ی انرژی و کاهش آلودگی‌ها به شهروندان کلان‌شهرها پیشنهاد می‌شود). اما به دلیل ازدحام وسایل نقلیه و خودروها، به آن توجهی نمی‌گردد و نشانه‌های آن دیده نمی‌شود؛ به همین دلیل است که رکاب آن مانند پرستوهای مهاجر، به دنبال مکان مناسب‌تری برای زیستن، با سرعت از آنجا دور می‌شود.

در سروده‌ی زیر از کیانوش، اسم صوت‌ها نقش‌آفرینی کرده‌اند و در القای شلوغی و سروصدای موجود در شهر مؤثر واقع شده‌اند:

«کبوترجان کجا رفتی؟/ بیا بر بام ما بنشین/ برایت دانه می‌ریزم/ توتوک، توتوک، توتوک، توک، توک، توتوک، برجین/.../ نمی‌آیم، نمی‌آیم./ بگو بامت صفایش کو؟/ بگو شهر پر از دودت،/ هوایش کو؟ هوایش کو؟/ تمام بام‌ها: یک باغ، درختان: لوله‌های دود!/ به جای برگ و گل دارند/ همه منگوله‌های دود!/ بقو، بقو، بقو گویم/ ولی در باغ‌های نور/ نه در شهر سیاه تو،/ شلوغ و پر دادار، دور، دور!» (کیانوش، ۱۳۷۸: ۱۲۰-۱۲۱).

شهر با صفات پردود، سیاه، شلوغ و پرهیاهو توصیف شده و در تقابل با طبیعت و هوای پاک قرار گرفته است. نکته‌ای که در توصیف شهر در این شعر تازگی دارد، دیالوگ میان شاعر و کبوتر و توصیف شهر از زبان کبوتر است؛ شاعر به منظور ساخت زبانی متناسب با زبان کبوتر، از قابلیت تکرار واژه‌ها و «اسم صوت»‌ها و خاصیت موسیقی‌بخشی آنان بهره‌مند شده و مخاطب را با خود همراه کرده است.

۳. مضامین مرتبط با شهر در شعر نوجوان

گاهی، شهر یا عناصر شهری در خلال پرداختن به مضمون‌ها یا موضوع‌های دیگر، مورد توجه شاعران قرار گرفته است؛ از جمله‌ی این موضوع‌ها به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱.۳. نارضایتی از مهاجرت به شهر

روزگاری جلوه‌های زندگی شهری، برای ایرانیان، تازگی و درخشندگی فراوانی داشت. آرزوی مهاجرت کردن از روستا به شهر و کار و تحصیل در شهرها، دغدغه‌ی بسیاری از افراد بود. رفته‌رفته مظاهر شهرنشینی نیز، مانند دیگر پدیده‌های زندگی، در غبار روزمرگی‌ها پنهان گشت و موجب دلزدگی و ملال خاطر مهاجران شد، گویی که «انسان منتقل شده به شهر، درحالی‌که فاقد پیوند ارگانیک با حوزه‌ی زیستی جدید خویش است، به معضل حذف «مکان» از میان مجموعه عناصر معنابخش به زندگی‌اش دچار می‌شود. درواقع در شرایط شهرنشینی بدون قاعده، انسان شهرنشین به درون قلمرویی پرتاب می‌شود که در آن، به‌واسطه‌ی عدم پیوند ذهنی با حوزه‌ی مکانی محل زندگی‌اش، ناچار

می‌شود مؤلفه‌ی حیاتی را در شکل‌یابی هویتش از دست بدهد. بدین‌سان «مکان» در تکوین هویت فردی و اجتماعی تقلیل می‌یابد و محیط شهری بدل به چهره‌ای خصمانه و بیگانه در باور جمعی شهرنشینان می‌شود» (افشارکهن و ربّانی، ۱۳۸۷: ۴۳).

برخی اشعار نوجوان، نارضایتی از مهاجرت به شهر را در کانون توجه قرار داده‌اند. مهاجرت از روستا به شهر به‌خاطر خشکسالی و بیکاری در روستا یا به دلایل دیگر (رک. میرزاده، ۱۳۸۲: ۴۲-۴۹؛ مزینانی، ۱۳۷۴: ۱۲-۱۳). دلتنگی در غربت، تحمل سختی و فقر و نارضایتی از طبیعت شهری، مفاهیمی هستند که شعبانی در شعری با همین مضمون، به آن‌ها اشاره کرده است:

«عصر روز درختکاری بود / پدر از کارخانه برمی‌گشت / با نگاهی که رنگ غربت داشت / قصه می‌گفت با من از در و دشت / سال‌های گذشته در سر من / زنده شد با درخت و بلبل و گل / خانه‌مان با حیاط و پنجره‌ها / کوه و صحرا و رودخانه و پل / ... آمدیم و میان شهر شلوغ / از درخت و پرند دل‌کنندیم / در هوای گرفته‌ی این شهر / خودمان را به غربت افکندیم / توی این خانه‌ی اجاری و تنگ / نه حیاط و نه گل، نه پروانه / نه درختی که مرغی زیبا / بر سر شاخه‌اش کند لانه / ...» (شعبانی، ۱۳۷۶: درخت آرزو).

۳.۲. فقر و بی‌خانمانی در شهر

فقر، از جمله معضله‌ها و ناگواری‌هایی است که جامعه‌ی بشری از دیرباز، در شهر و روستا، با آن مواجه بوده است. در آثار بررسی‌شده، مطلبی که به‌نوعی بر رفاه و زندگی مجلل اجتماعی در شهر دلالت کند، دیده نمی‌شود. از جمله نمودهای آشکار فقر بر چهره‌ی شهرها می‌توان به کارتن‌خوابی، گدایی کردن در پیاده‌رو و خیابان، بی‌خانمانی و کار کودکان اشاره کرد. توجه به معضله‌های اجتماعی مانند گدایی کردن مادر توسط فرزند و فقر و آوارگی و پیوند دادن آن با طبیعت، مضمون تازه‌ای است که در شعر زیر به آن اشاره شده است:

«در پیاده‌رو / مادری به کودک گرسنه‌اش / شیر می‌دهد / در کنار او / کودکی دگر / دست را دراز کرده سوی عابران / داد می‌زند: «کمک کنید / جان بچه‌هایتان!» / از میان عابران، فقط / یک درخت زرد پیر / سکه‌ای به کودک فقیر می‌دهد» (ملکی، ۱۳۷۶: ۳۴).

امروزه خانواده‌های زیادی درگیر این نوع فقر هستند که به دلیل غفلت سازمان‌های حقوقی و بشردوستانه از آنان، ناگزیر، کودکان خود را درگیر کارهای زود هنگام یا تکدی‌گری در معابر و خیابان‌ها می‌کنند. در همین شعر نیز، هیچ‌کس به اینان توجهی نمی‌کند و فقط درخت پیری برگ زرد و بی‌ثمر خود را به کودک می‌دهد. توجه به این مضمون در شعر نوجوان، حس بشردوستی و رهاشدن از غرور و خودبینی را در مخاطب برمی‌انگیزد و وجدان او را بیدار و به واقعیت‌های اجتماعی حساس می‌کند. این سخن درستی است که «وقتی شعری از من شاعر و حدیث نفس فراتر می‌رود و جنبه‌ی دیگر دوستی به خود می‌گیرد، بی‌گمان گروهی بیشتر را تحت تاثیر قرار می‌دهد زیرا عوالم انسانی، شمول و وسعتی فراخ‌دامن و فراگیر دارد» (یوسفی، ۱۳۵۶: ۷۵۹).

بی‌مهری انسان‌ها به یکدیگر در شهر، به دلیل شتاب و گرفتاری‌های زندگی شهری، باعث می‌شود تا انسان‌ها از دایره‌ی خویش فراتر نروند و آسان از کنار هم‌نوعان خود عبور کنند. در این میان، تنها نوجوانی متوجه سؤالی تلخ می‌شود که از نگاه خسته‌ی یک فقیر رهگذر پیداست. توصیف حالت‌های نوجوان و بیان صفات و روحیات پیرمرد فقیر از زبان نوجوان، پیوند و ارتباط‌گیری مؤثری با مخاطب ایجاد کرده است:

«من کنار پنجره بودم / با نگاهم حال می‌کردم / در میان‌های وهوی شهر / غصه‌ها را چال می‌کردم / از سر کوچه شنیدم که / تق تق تق، یک صدا آمد / ناگهان دیدم که از کوچه / پیرمردی با عصا آمد / او لباسی کهنه بر تن داشت / صورتش پر مهر و زیبا بود / در نگاه خسته‌اش اما / یک سؤال تلخ پیدا بود! / یک نفر از کوچه رد می‌شد / سکه‌ای کوچک به دستش داد / سکه اما بس که کوچک بود / از کف آن پیرمرد افتاد» (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۳۱).

در جامعه‌ی ایران، کودکان به دلایل گوناگونی مجبور به کار و دورشدن از فضای کودکی و تحصیل می‌شود؛ از جمله وضعیت نامناسب خانواده که به دلایلی مانند عدم حضور پدر،

اعتیاد، از کارافتادگی، بیماری یا غیره ایجاد می‌شود و زمینه‌ساز فقر و مشکل‌های اقتصادی و به تبع آن اجبار کودک، به کار می‌شود:

«دانه‌دانه برف می‌بارد هنوز/ در سر بازارها در خانه‌ها/ کوچه‌ها خالی‌ست، مردم بی‌گمان/
یا سر کارند یا در خانه‌ها/ صبح زود از خانه بیرون آمدم/ تا که شاید مشتری پیدا کنم/
هست مادر چشم بر در تا که من/ لقمه‌نان دیگری پیدا کنم/ کرده‌ام فریاد: واکسی، واکس،
واکس/ صبح تا حالا میان کوچه‌ها/ هیچ‌کس با من ندارد کار و من/ مانده‌ام تنها میان
کوچه‌ها/ بچه‌های مثل من توی کلاس/ شاید اکنون جمله‌سازی می‌کنند/ شاید الان زنگ
تفریح است و باز/ بچه‌ها با برف بازی می‌کنند/ دست من از سوز سرما یخ زده/ نان ما
در سفره‌ی رنگین کیست؟/ واکس اعلا می‌زنم من، واکس، واکس/ هیچ‌کس در کوچه‌های
شهر نیست» (رحماندوست، ۱۳۸۰: ۱۴).

شعر از زبان کودک یا نوجوانی سروده شده که به‌جای حضور در مدرسه و تحصیل و بهره‌مندبودن از شادی کودکی، ناگزیر، به‌دلیل شرایط اقتصادی نابسامان خانواده‌ی خود، در کوچه‌ها پرسه می‌زند و کفش‌های مردم را واکس می‌زند. شعر با توصیف بارش برف و سرما و خالی‌بودن کوچه‌ها، فضایی سرد و بی‌روح را توصیف کرده که در آن هیچ‌کس جز کودک نیست. کودک، تنها در کوچه‌ای به‌شدت سرد، به دنبال لقمه‌نانی می‌گردد. پرسش بلاغی «نان ما در سفره‌ی رنگین کیست؟» موجب تأکید بر تفکر و تأثیر بر مخاطب می‌شود. تنها ماندن و حسرت خوردن کودک از اینکه همسالانش برخلاف او مشغول بازی در مدرسه هستند، عاملی در برجسته‌کردن عاطفه‌ی شعر است.

بیشترین وجه ادبی و بلاغی این شعر، تقابل دو رنگ «سفید و سیاه»، در برف و واکس است. بنای این شعر بر تقابل دو وجه «سفیدی و سیاهی»، «شادی و غم» و «فقر و ثروت» گذاشته شده است و بلاغت آن در پنهان‌بودن این تقابل‌ها در بطن شعر است. در این شعر همچنین، ما با دو نوع کودک و دو نوع زندگی مواجهیم؛ کودک غمگین و کودک شاد، زندگی دشوار و زندگی رنگین. پایان‌یافتن شعر با عبارت «هیچکس در کوچه‌های شهر نیست»، نشان‌دهنده‌ی نادیده‌گرفته‌شدن این کودکان در اجتماع است. شکل‌گیری این شعر،

براساس تعارض این قطب‌های متقابل و متضاد، موجب برانگیختن حس انسان‌دوستی در مخاطب می‌شود (برای مشاهده‌ی اشعار بیشتر در پیوند با مضمون فقر شهری، همچنین رک. شعبان‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۵؛ میرزاده، ۱۳۸۲: ۵۹؛ لطف‌الله، ۱۳۷۳: ۲۱-۲۲؛ رهنما، ۱۳۸۰: خواب بارانی؛ شعبان‌نژاد، ۱۳۸۰: ۸).

۳.۳. بمباران شهرها در جنگ

بمباران شهرها در جنگ تحمیلی ایران و عراق، یکی از مضمون‌هایی است که در پیوند با شهر در این آثار دیده می‌شود؛ آسیب‌دیدن و شهیدشدن اعضای خانواده در بمباران و جدال عاطفی شاعران یا نوجوانان به‌عنوان روح حاضر در روایت این‌گونه تصویرها و صحنه‌ها، ساخت و پرداخت بعضی از این سروده‌ها را عمیق و تأثیرگذار کرده است؛ هرچند بسیاری از این شعرها در واقع نظم روایی ندارند و فاقد معیارهای زیبایی‌اند اما از نظر جلب‌کردن توجه مخاطب با مسائل اجتماعی برهه‌ای از تاریخ ایران و استفاده از امکانات جنگی مدرن، شایسته‌ی درنگند:

«شب‌ی اما جهان دگرگون شد/ دل ایران ما پر از خون شد/ دشمن آمد شبانه بمب انداخت/
خانه‌ام را ز کینه ویران ساخت/ شهر ما را گلوله‌باران کرد/ هرچه دستش رسید ویران
کرد/...» (رحمان‌دوست، ۱۳۷۹: ۲۶-۲۷).

این شعر که روایتی از زبان نوجوان است، ابتدا به بیان خاطرات خوب گذشته و عشق و صمیمیت حاکم در خانواده می‌پردازد؛

«چون شما بوده‌ام زمانی من/ داشتم خانه و مکانی من/ خانه‌ای پر امید و شادی خیز/
کوچک و راحت و قشنگ و تمیز/ خانه‌ام جای زندگانی بود/ خانه‌ی خوب مهربانی بود/
مادرم مهر خانه‌ی ما بود/ پدرم تکیه‌گاه فردا بود/...» (همان).

سپس با بیان حادثه‌ی ویرانگر جنگ، اندوه خود به‌دلیل ویرانی شهر و خانه و ازدست رفتن خانواده بیان می‌کند؛ او پس از، ازدست‌دادن اعضای خانواده در بمباران، به جمع

سربازان و مبارزان می‌پیوندند و خانه‌ی خود را این‌بار نه در شهر که در سنگر و جبهه‌ی جنگ بنا می‌کند و روحیه‌ی ایمان و امید را در مخاطبان همسان خود بیدار می‌کند: «هست امروز خانه‌ام سنگر / دل از اینجا نمی‌کنم دیگر / جای من سنگر است و جبهه‌ی جنگ / تا بشویم ز خانه‌هامان سنگ / ... / پس از آن باز ما سرافرازیم / خانه‌ها را دوباره می‌سازیم» (همان).

چنین اشعاری معمولاً با شعارهای انقلابی و برانگیختن ایمان، امید و عشق به وطن و دین اسلام پیوند خورده‌اند و با روحیه‌ی مردان کوچک و بزرگ روزهای جنگ، مناسبند. در نمونه‌ای که دیدیم، روایت شعر از زبان نوجوان، موجب همذات‌پنداری مخاطب و همراه‌شدن او با راوی می‌شود.

۴. عناصر شهری در شعر نوجوان

۴.۱. فناوری و مدرنیسم

اجزای بخشی از تصویرهای شعر نوجوان، از عناصر و ابزارهای مربوط به جامعه‌ی معاصر گرفته شده‌است. تصویر پدیده‌های نوظهور، در شعر معاصر، چنانچه با زبانی شایسته‌ی خود شکل نگیرد، تاثیر هنری خود را از دست می‌دهد و به طنز و شوخی شبیه می‌شود. در باور شاعران نوپرداز، هیچ واژه‌ای در ذات خود شاعرانه یا غیرشاعرانه نیست؛ بلکه شیوه‌ی رفتار شاعر با آن واژه است که ارزش شاعرانگی آن را مشخص می‌کند. هیچ تردیدی نیست که ورود واژه‌های غیرشاعرانه در شعر، چنانچه به هنری شدن آن‌ها بینجامد، پسندیده است و چنانچه واژه‌ها با همان معنای خنثای خود که در نثر به کار می‌روند، در شعر به کار بروند هیچ اتفاق شاعرانه‌ای نیفتاده است (حسن‌لی، ۱۳۸۳: ۱۲۰ و ۳۱۷). از میان صنایع، اختراعات و ماشین‌آلاتی که در زندگی امروز، پیوسته با آن سروکار داریم، پراید و فولکس و بزرگراه (رک. نظرآهاری، ۱۳۸۶: ۲۰)، رادیو و اخبار (رک. میرزاده، ۱۳۸۲: ۶۰)، اتوبوس (رک. تربن، ۱۳۸۷ب، دنیا دلش یک دست رنگ تازه می‌خواهد؛ تربن، ۱۳۸۷ب: ۵-۷؛ لطف‌الله، ۱۳۷۳: ۵-۷؛ مزینانی، ۱۳۷۵: تابلوی سوم: اتوبوس)، قطار

(حمزه‌ای، ۱۳۷۵: ۳۵)، چراغ و برق (صالحی، ۱۳۷۷: ۲۶؛ کشاورز، ۱۳۷۶: ۷؛ کیانوش، ۱۳۷۸: ۳۳-۳۲) و ضبط صوت (شعبانی، ۱۳۸۰: ۱۲) را می‌توان نام برد.

عباس تربین در مجموعه‌ی *ایستگاه لاغری*، در چند شعر، به موضوع دندان و سلامت آن پرداخته و از این طریق، برخی ابزارهای مورد نیاز بهداشت دندان را وارد شعر خود کرده است: «در این خط خطی‌ها لاک من باش / دلیل لحظه‌های پاک من باش / بیا تا گرم دندان، گرم خواب است، / نخ دندان من، مسواک من باش» (تربین، ۱۳۸۷: ۳۴). در شعر دیگری با نگاهی طنزآلود از قطع شدن برق هنگامی که زیر دوش حمام است و ترسیدن به خاطر آن، مضمون‌سازی کرده است: «آن قدر شاد می‌خوانم / تا از صدای زیبایم / کف می‌کنند شامپوها / در حال خواندنم اما / یک دفعه می‌رود برق و / فریاد می‌زنم: «...کو؟!...ها؟!» (همان: ۱۸-۲۰).

رحماندوست نیز در مجموعه‌ی *ترانه‌های عاشقانه*، مفاهیم دانش کامپیوتر و اینترنت، مانند کلیک، موس، چت کردن، دلیت کردن، ایمیل و این‌باکس را به گونه‌ای آشکار و به قصد استفاده از مفاهیم روز به کار برده است:

«کامپیوتر / کلیک! / صبر کنید... / چند تغییر وضع اجباری / باز شد صفحه‌ی همیشگی‌ام / با گرافیک خشک تکراری / آی‌دی‌ام توی صفحه ظاهر شد / کرده بودم ذخیره آی‌دی را / پاره‌خطی که باز می‌رقصید / خواست پس‌ورد رمزوار مرا...» (رحماندوست، ۱۳۸۳: پس از سال‌ها).

نظراًهاری در شعری، تقابل سنت و مدرنیسم را با مثال بارزی که آن را از عناصر شهری گرفته، نشان داده است:

«فولکس ما دلش گرفته است / برای اینکه پیر و تنه‌است / شناسنامه‌اش قدیمی‌ست / خودش ولی تمیز و زیباست / صدای سرفه‌اش می‌آید / و بعد از آن صدای یک هیچ / چرا که او نفس ندارد / برای راه سخت پریچ / گلوی بوق گرفته / چراغ و چشمش آه، بی‌سوست / همیشه سربه‌راه و آرام / همیشه سربه‌زیر و کم‌روست / بزرگراه و سرعت و بوق / فولکس آه می‌کشد، آه / کنایه می‌زنند و طعنه / پرایدهای زشت و خودخواه / چه بد

که هرکسی اسیر است / اسیر قصه‌های بازار / همیشه رسم بوده و هست / که کهنه می‌شود
دل‌آزار (نظرآهاری، ۱۳۸۶: ۲۰).

شعر درباره‌ی خودرو فرسوده‌ی فولکس است که از سال ساخت آن بسیار گذاشته. شخصیت‌بخشی به فولکس و قائل‌شدن صفات انسانی مانند پیرشدن، شناسنامه‌داشتن، سرفه‌کردن، گرفتن گلو، سربه‌راه بودن، آه‌کشیدن، نفس‌نداشتن، بی‌سو بودن چشم، برای آن، ایجاد اثربخشی عاطفی و آشنایی‌زدایی کرده است. این اتفاق در مورد خودروی مقابل فولکس، یعنی پراید نیز افتاده است و طعنه‌زدن و زشت و خودخواه‌بودن آن، ایجاد طنز کرده است.

نظرآهاری پایان شعر را برای ایراد نکته‌ی ظریف اخلاقی خود مناسب دیده است و آن را به مخاطب گوشزد کرده است: اسیر قصه‌های بازار بودن (دهن‌بین بودن) و کنار گذاشتن وسایل قدیمی صفت شایسته‌ای نیست؛ هرچند بیان نکته‌ی اخلاقی به‌طور مستقیم، در خلال این شعر، اندکی از ارزش ادبی آن کاسته اما پایان‌بندی زیبایی آن با ضرب‌المثل «نو که میاد به بازار، کهنه می‌شه دل‌آزار» و دادن شکل ادبی به آن، از راه ایجاز حذف و تغییر موسیقی آن، باعث زیبایی شعر شده است.

۲.۴. نام شهرها

از میان شهرهای گوناگون ایران و انواع فرهنگ‌های متنوع و مضمون‌ساز، تنها شهرهایی که به آن‌ها توجه شده، عبارتند از: تهران (شعبانی، ۱۳۸۰: ۱۳)، اهواز (شعبانی، ۱۳۷۴: ۲۰؛ کیانوش، ۱۳۷۸: ۱۰۰)، ماسوله (نظرآهاری، ۱۳۸۶: ۱۲-۱۳)، خمین (میرزاده، ۱۳۷۹: ۴) و اصفهان (کیانوش، ۱۳۷۸: ۱۶۲).

«نشسته بر لب کارون / گلی به نام پیروش / گشوده شعله‌ی گلبرگ / شکفته چون گل آتش /
گنارها به کنارش / در آستانه‌ی چیدن / و خوشه‌خوشه‌ی خرما / در انتظار رسیدن / هوای
شرجی اهواز / پر از حماسه‌ی جنگ است / نگاه گرم پیروش / شکوهمند و قشنگ
است...» (شعبانی، ۱۳۷۴: ۲۰).

در این شعر به کارون، گل پریوش، خرما، هوای شرجی و جنگ اشاره شده است که پیوسته دمساز با شهر اهواز هستند. شاعر در وصف گل زیبای پریوش، از واژه‌های جنگی نظیر شعله و آتش بهره گرفته و آن را با حماسه‌ی جنگ در هوای اهواز همراه کرده است، که یادآور جنگ هشت‌ساله‌ی ایران و عراق نیز هست. هم‌حروفی زیبای صامت‌های «ک، گ، ش» نیز پیوند دیگری است؛ تکرار آن‌ها، تصویر هوای گرم و شعله‌های آتش ناشی از جنگ را تداعی می‌کند.

۳.۴. مشاغل و سازمان‌ها

در میان مشاغل و سازمان‌های گوناگون که با زندگی شهری پیوند دارد، شاعران نوجوان به موارد بسیار اندکی در اشعار خود توجه یا تمایل نشان داده‌اند که عبارتند از: پستیچی (صالحی، ۱۳۹۰: ۲۰-۲۵)، رفتگر (پوروهاب، ۱۳۸۴: ۶) و (نظرآهاری، ۱۳۸۴: ۲۴)، کوره‌پزی (شعبان‌نژاد، ۱۳۷۶: ۱۶)، پرستار، دندان‌پزشکی و برج‌سازی (تربن، ۱۳۸۷ الف: ماه روی صندلی؛ تربن، ۱۳۸۷ ب: ۲۴-۳۴)، واکسی (رحماندوست، ۱۳۸۰: ۱۴؛ ملکی، ۱۳۸۵: ۲۶-۲۷)، کارگر ساختمان (شعبان‌نژاد، ۱۳۷۶: ۱۲-۱۳)، کارگر کارخانه (شعبانی، ۱۳۷۶: ۱۳۷۳: ۱۱-۱۰)، نان‌خشکی (صالحی، ۱۳۷۷: ۳۰)، وانت میوه یا سبزی‌فروشی (پوروهاب، ۱۳۸۸: ۱۳؛ کشاورز، ۱۳۸۳: ۲۲-۲۴)، بساط پهن کردن در پیاده رو و سدّمعبر (ملکی، ۱۳۸۵: ۲۷)، معلمی (حمزه‌ای، ۱۳۹۰: ۲۸-۴۳؛ شعبانی، ۱۳۸۰: ۱۹؛ کیانوش، ۱۳۷۸: ۱۰۴-۱۰۵؛ لطف‌الله، ۱۳۷۳: ۸ و ۹)، گل‌فروشی (شعبانی، ۱۳۸۰: ۱۳) و بنگاه معاملاتی (نظرآهاری، ۱۳۸۶: ۲۴).

هریک از این شغل‌ها، تنها یک‌بار در آثار شعری نمود دارند. در بین سازمان‌های دولتی یا خصوصی نیز، تنها به مدرسه و کلاس درس اشاره شده است؛ مکانی که از سال‌ها پیش، در روستاهای ایران نیز وجود داشته و به شهر محدود نیست.

۵. تحول در موضوع

حقیقت این است که تا زمانی که در نظام اندیشگانی شاعر، تحولی از نظر نوع رویکرد به یک مضمون خاص رخ نداده باشد، ظهور نوآوری‌های تصویری و زبانی نیز دور از انتظار خواهد بود و به کاربرد واژه‌ها و اصطلاحات نو محدود می‌شود. به قول شفیع‌ی کدکنی: «نخستین عاملی که در تحرک یا ایستایی تصویرها می‌توان تشخیص داد، میزان نزدیکی شاعر به تجربه‌های خاص شعری است. شاعری که صورخیال خود را از جوانب مختلف حیات و احوال گوناگون طبیعت می‌گیرد، با آنکه از رهگذر شعر دیگران یا کلمات، با طبیعت و زندگی تماس برقرار می‌کند، اگرچه ذهنی خلاق و آفریننده و آگاه داشته باشد، وضعی یکسان ندارد. تجربه‌ی شعری حاصل تماس مستقیم با ادراک طبیعت، ناگزیر، تحرک و پیوند بیشتری با زندگی دارد» (شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۵۲).

پیش‌تر، نمونه‌های موفق بعضی از این اشعار، بررسی شدند. اما، شاعری که بیش از دیگران توانسته است، به انواع پدیده‌های زندگی معاصر و عناصر زندگی شهری به شکل ویژه و متمایزی توجه کند، عباس‌ترین است. نگاه او به اطراف، مدرن‌شده و معاصر است و در حد واژه‌ها و سطحی نیست. روایت اشعار بیشتر از زبان نوجوانان و نزدیک به دنیای آن‌ها است. نوع رویکرد به مضمون‌ها با همراه‌شدن با چاشنی طنز، شیرینی و دلنشینی خاص خود را دارد و با حال‌وهوای دنیای نوجوان سازگارتر است؛ برای مثال، شعر زیر از او، با عنوان «خارج از ریل بیداری» با روایت غیرخطی، از زبان نوجوانی بیان شده است که در حالتی میان خواب و بیداری است و دچار هذیان‌گویی‌های ذهنی پیش از خواب شده است:

«همه‌ی اهل خانه بیدارند / من ولی توی خواب خرگوشی / خواب خواب، آه! خواب خوب و عزیز / فرصت کوچک فراموشی / بگذارید خواب باشم، خواب / نان و شیر و عسل نمی‌خواهم / در همین لحظه، گرم خوردن نور / توی یک قهوه‌خانه در ماهم / بعد هم با ستاره‌ای فرضی / قصد رفتن به یک سفر دارم / در حدود چهارثانیه بعد / توی بلژیک،

یک پرستارم/ می‌شود مثل بادبادک‌ها/ صاحب دم شوم، هوا بروم/ می‌توانم قطار باشم و بعد/ خارج از ریل هرکجا بروم /...» (ترین، ۱۳۸۷، الف: ۱۴).

هنجارگریزی‌های عباس ترین، از سطح واژگان به سطوح اندیشگانی و تصویری رسیده است؛ برای مثال، نوشیدن نور در قهوه‌خانه‌ای در ماه، تصویری برجسته است که با تخیل‌های دوره‌ی نوجوانی سازگاری دارد. سپس با سرعت نور، به بلژیک می‌رسد و در آنجا نیز برخلاف تصور خواننده، ناگهان یک پرستار می‌شود و در لحظه‌ای دیگر، آشنایی‌زدایی دیگری صورت می‌گیرد و یک وسیله‌ی بازی کودکانه‌ی سطحی، مانند بادبادک دنیای کودکی، تبدیل به فردی با قابلیت‌های بزرگ عرفانی و خودشناسی می‌شود؛ در همین نقطه، حسن‌تعلیلی هنری ایجاد شده، که علت به هوا رفتن بادبادک را صاحب دم بودن آن می‌داند و حتی پس از آنکه می‌تواند قطار باشد، مسیر ساده و مستقیم خود را برنمی‌تابد و می‌خواهد خارج از ریل حرکت کند؛ این میل به هنجارشکنی نیز، همسو با خلق و خوی نوجوانان و سازگار با روحیه‌ی ناسازگاری در آن‌ها است.

شعر «دنیا دلش یک‌دست رنگ تازه می‌خواهد» در بستر زندگی شهری امروز سروده شده و با نگاهی متفاوت و نوگرایانه به آلودگی و شلوغی شهر، توجه نوجوانان را به این موضوع جلب می‌کند:

«خسته از ایستگاه دود گرفته/ قاطی پاهای عجول و کفش‌های جامانده/ سوار اتوبوس هزارپنجره می‌شوم/ پنجره‌ای رو به آسمان کرایه می‌کنم/ تا سرم را بیرون ببرم/ کسی پا روی کفش قهوه‌ای‌ام گذاشته/ حواس من ولی پرت پرنده‌ای است/ که بر بالاترین درخت خیابان/ ایستاده و درخت را ادامه می‌دهد/.../ یک ایستگاه مانده به آخر/ راننده مانده است و/ سیزده صندلی خالی/ با چند مسافر همشکل/ زن و مردهایی که در خود نشسته‌اند/ و من/ که همچنان پشت بازترین دریچه‌ی دنیا ایستاده‌ام/ راننده گاز می‌دهد/ اتوبوس دود می‌کند/ و من سرم را تا آخرین سلول در باد رها می‌کنم/ باد، موهایم را به آسمان می‌برد و من/ بر تنهاترین درخت خیابان پرنده می‌شوم!» (ترین، ۱۳۸۶: ۳۹-۴۰).

تلفیق تصویری از دنیای شتابزده‌ی معاصر و انسان تنها و پریشان‌امروزمین، درون‌مایه‌ی این شعر است که در ویتترین یک اتوبوس شلوغ، به نمایش گذاشته شده است. پیام شاعر در این شعر، که راوی آن می‌تواند یک نوجوان باشد، این است که در دنیای پر هرج و مرج و ملال‌آور امروز هم، می‌شود از زندگی لذت برد، اگر که بتوان طبیعت را از بین دودها و شلوغی‌ها دید و شناخت.

از ابتدای شعر، بازی شاعر با قابلیت تصویرسازی واژه‌ها دیده می‌شود؛ کرایه‌کردن پنجره‌ای رو به آسمان در تناسب با کرایه‌ی اتوبوس است؛ همچنین، زن و مردهایی که به جای نشستن روی صندلی در خود نشسته‌اند و در خود فرورفته و غرق در خستگی و روزمرگی و زندگی‌نکردن هستند و همگی نیز همشکل‌اند و این شباهت، در واقع، یکسانی در دیدگاه و طریقه‌ی نگرستن آن‌ها به زندگی است؛ تصویر دیگر، در بخش پایانی شعر دیده می‌شود؛ آنجا که راوی، پس از زیادشدن دودهای اتوبوس، سرش را تا آخرین سلول از پنجره بیرون می‌کند؛ ابهام زیبایی که در واژه‌ی سلول در معنای دیگر آن، سلول زندان وجود دارد، در این بند شعر، بی‌اینکه تحمیلی بر شعر باشد، القاکننده‌ی رهایی از زندان دنیا می‌باشد.

سهم طبیعت زیبا و دلنواز در شهر این شعر، تنها یک درخت و یک پرند است که آن هم در غبار و آلودگی شهری و روزمرگی و شتابزدگی پنهان شده است و وظیفه‌ی انسان معاصر برای زیستن در این محیط، بیداری و رهایی است که با عبارت متناقض «حواسم پرت پرند‌ای است» خود را به رخ کشیده است.

۶. نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش نشان داد که توجه به شهر در شعر نوجوان، عمدتاً با نگرشی منفی همراه بوده است. عناصر زندگی شهری در اشعار، از قبیل سازمان‌ها یا مشاغل، به‌ندرت، پرداخته‌ی هنری و شاعرانه یافته‌اند. طبیعت‌ستایی و شهرستیزی و مقایسه‌ی هوای آلوده‌ی شهری با طبیعت روستایی، با رویکردی نوستالژیک، بیشترین مضمون مورد توجه شاعران بوده

است. این آثار، با نگاهی کلیشه‌ای، روایت‌گر تجربیات زندگی گذشته‌ی شاعران هستند و قابلیت همسوس شدن با تجربه‌های نوجوان معاصر را ندارند و نمی‌توانند مخاطبان امروز را با خود همراه کنند.

با وجود اینکه، برخی مجموعه‌های دهه‌ی هشتاد، چاپ‌های مجددی از مجموعه شعرهای گذشته‌ی شاعران هستند و بخش بزرگی از شاعران مطرح کودک و نوجوان، تربیت‌شدگان پیش از انقلاب و دهه‌های نخستین انقلابند، باید توجه داشت که یکی از رازهای محبوبیت و اقبال به شعر، هم‌سویی با تحول‌های اجتماعی و فرهنگی روز و هم‌دلی با زبان مخاطب است و بی‌توجهی به این موضوع و تلاش برای افزایش شمارگان چاپ یک مجموعه‌ی قدیمی یا انتشار اشعاری با زمینه‌ی فکری کهنه، موجب بی‌اقبالی مخاطب به این اشعار خواهد شد.

جای خالی بسیاری از عناصر شهری مدرن در شعر نوجوان دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ احساس می‌شود و اگر به‌ندرت در برخی اشعار توجهی به آن شده، محدود به واژه‌هاست و از نظر اندیشگانی و تصویری تحول‌چندانی در نظام فکری شاعران ایجاد نشده است.

در بین اغلب آثاری که به محیط یا عناصر شهری پرداخته‌اند، توجه به تخریب منازل قدیمی و ساختمان‌سازی، شلوغی و ناآرامی شهری و مضمون فقر شهری و توجه به کودکان کار در شهرها، به دلیل هم‌سویی با واقعیت‌های جامعه‌ی معاصر و نزدیک بودن با تجربه و فضای ذهنی نوجوانان، این قابلیت را دارند که بیشتر مورد پسند مخاطب و هم‌ذات‌پنداری او شوند.

در پیوند با نواندیشی در این مضمون، به غیر از اشعار عباس تربن، عرفان نظر آهاری و رودابه‌ی حمزه‌ای و چند نمونه از اشعار رحماندوست، ملکی و مزینانی، در شعر بقیه‌ی شاعران تحول‌چندانی از نظر نوع نگرش به زندگی شهری دیده نشد و نوگرایی شاعران، به سطح زبانی محدود بود و شاعران کمتر از امکانات تازه‌ی بیانی و قابلیت‌های شعر معاصر بهره‌مند شده‌اند.

یادداشت

۱. برخی منابع در شاهد مثال‌های شعری، بدون شماره صفحه بوده‌اند، از این رو بجای ذکر شماره صفحه‌ای که شعر در آن درج شده است، از «نام شعر» استفاده شده است.

منابع

- ابراهیمی، جعفر. (۱۳۸۶). *رازهایی در باد*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- اسدی، سمانه؛ حسن‌لی، کاووس. (۱۳۹۰). «تحلیل محیط شهری و عناصر آن در داستان‌های کودک و نوجوان از سال ۱۳۷۰-۱۳۷۹». *مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز*، سال ۲، شماره ۲، صص ۳۳-۶۰.
- افشارکهن، جواد؛ ربانی، رسول. (۱۳۸۷). «بحران شهرنشینی در ایران: درآمدی جامعه‌شناختی بر آسیب‌شناسی جامعه‌ی شهری در ایران». *مطالعات علوم اجتماعی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، سال ۴، صص ۳۵-۵۷.
- پوروهاب، محمود. (۱۳۸۴). همیشه کسی هست. تهران: به نشر، کتاب‌های پروانه.
- _____ (۱۳۸۸). *تو با ما قدم می زنی*. تهران: امیرکبیر.
- پیرصوفی‌املشی، زهرا؛ حسن‌لی، کاووس. (۱۳۹۰). «بررسی محیط شهری و عناصر آن در داستان‌های کودک و نوجوان از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۹ هجری شمسی». *پژوهشنامه‌ی زبان و ادبیات فارسی (گوهر گویا)*، سال ۵، شماره ۴، صص ۱-۳۰.
- ترین، عباس. (۱۳۸۶). *عشق‌های لنگه‌به‌لنگه*. تهران: پیدایش.
- _____ (۱۳۸۷ الف). *ماه روی صندلی*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- _____ (۱۳۸۷ ب). *ایستگاه لاغری*. تهران: مؤسسه نشر شهر.
- حسن‌لی، کاووس. (۱۳۸۳). *گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران*. تهران: ثالث.
- حمزه‌ای، رودابه. (۱۳۷۵). *مجموعه‌ای از مهربانی*. تهران: حوزه‌ی هنری.

_____ (۱۳۹۰). آقا مهدی جان سلام. تهران: سوره مهر.

ربانی، رسول. (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی شهری. اصفهان: دانشگاه اصفهان.

رحماندوست، مصطفی. (۱۳۷۹). پشت این پنجره‌ها. تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی.

_____ (۱۳۸۰). آسمان هنوز هم آبی است. تهران: محراب قلم.

_____ (۱۳۸۳). ترانه‌های عاشقانه. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و

نوجوانان.

رهنما، شاهین. (۱۳۸۰). اگر کسی بخندد. تهران: منادی تربیت.

شعبان‌نژاد، افسانه. (۱۳۶۹). شیشه آواز. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

_____ (۱۳۷۴). جشن گنجشک‌ها. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و

نوجوانان.

_____ (۱۳۷۶). پونه‌ها و پروانه‌ها. تهران: سروش.

_____ (۱۳۸۰). یک کاسه شبنم. تهران: مدرسه.

شعبانی، اسدالله. (۱۳۷۴). ساز شاخه‌ها. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

_____ (۱۳۷۶). شیشه‌های آسمان. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و

نوجوانان.

_____ (۱۳۸۰). خانه‌ی پروانه‌ها. تهران: مدرسه.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). ادوار شعر فارسی. تهران: سخن.

_____ (۱۳۸۶). صورخیال در شعر فارسی. تهران: آگاه.

صالحی، اتوسا. (۱۳۷۷). ترانه‌ای برای باران. تهران: سروش.

_____ (۱۳۹۰). دلم برای تو تنگ است. تهران: پیدایش.

کشاورز، ناصر. (۱۳۷۶ الف). آه پونه. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

_____ (۱۳۷۶ ب). بوی گردهای کال. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و

نوجوانان.

- _____ (۱۳۸۳). *از این طرف لطفا فقط هیس*. مشهد: به نشر-کتاب‌های پروانه.
- کیانوش، محمود. (۱۳۷۸). *بچه‌های جهان*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- لطف‌الله، داوود. (۱۳۷۳). *احوالپرسی چترها*. تهران: زلال.
- مزیانی، محمدکاظم. (۱۳۷۴). *نان و شبنم*. تهران: قدیانی.
- _____ (۱۳۷۵). *آب یعنی ماهی*. تهران: نهاد هنر و ادبیات.
- ملکی، بیوک. (۱۳۷۶). *بر بال رنگین کمان*. تهران: سروش.
- _____ (۱۳۸۵). *در پیاده رو*. تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی منادی تربیت.
- میرزاده، سیداحمد. (۱۳۷۹). *شبی که ماه می خندید*. مشهد: آستان قدس رضوی، به نشر.
- _____ (۱۳۸۲). *آخرین شب پلنگ*. مشهد: به نشر.
- _____ (۱۳۹۰). *مهربان مثل باران*. قم: بوستان کتاب قم.
- نظرآهاری، عرفان. (۱۳۸۴). *چای با طعم خدا*. تهران: افق.
- _____ (۱۳۸۶). *کوله پشتی‌ات کجاست؟*. مشهد: به نشر، کتاب‌های پروانه.
- _____ (۱۳۸۶). *روی تخته‌سیاه جهان با گچ نور بنویس*. تهران: مؤسسه‌ی نور.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۵۶). *چشمه‌ی روشن*. تهران: علمی.